منوچهر جمالی

خدای ایران ، جهان و انسان را با شیوه « جوانمردی » میآفریند ، نه با « امر »

خدای ایران : اصلِ جوانمردی یا خودافشانی

نخستین جوانمرد در فرهنگ ایران :

لنبك آبكش = سیامك = سیمرغ

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم　　فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

حافظ شیرازی ، برای نو آفرینی و انداختن طرحی نو از جهان و انسان ، با « **افشاندن گل** ، و ریختن می در ساغر » که همان « **برپا کردن جشن** » است ، آغاز میکند . پیوند دادن پدیده « **نو آفرینی** » با « **افشاندن** » ، به تصویر فرهنگ ایران ، از گوهر خدا و انسان ، باز میگردد . برای نو آفرینی جهان و انسان ، باید شیوهِ « **خود افشانی** » را یاد گرفت . در فرهنگ ایران ، خدا ، **گوهرِ افشاننده** ، یا بعبارت دیگر ، « گوهر نثارگر » دارد ، و این خداست که **جهان و انسان را ، با « افشاندن و پاشیدن گوهر خود » ، پدید میآورد** . خدا خود را میافشاند ، و ازاین خود افشانی اش ، جهان و انسان ، پیدایش می یابد . به عبارت دیگر ، همه انسانها ، که همان تخم ها و گوهر ها و هسته های خدا هستند ، همه ، « گوهر نثارگر و افشاننده و راد و جوانمرد » را دارند . به سخنی دیگر ، خدا و انسانها که گسترش او یند ، همه جوانمردند . خودِ روندِ « آفریدن » ، جوانمردی کردن است . **خدا ، یا بُن کیهان و هستی ، نخستین جوانمرد است . خدا ، با جوانمردی میآفریند ، نه مانند الله و یهوه ، با امر و قدرت** . جوانمردی ، معنای ویژه ای داشته است که امروزه ، بسیار تنگ و محدود ساخته شده است . خدا ، جوانمرد است ، برای آنکه خودش را از هم پاره پاره و سپس پخش میکند ، و از آن پاره ها و از آن خشت ها و بخشها، و از شیره وجود خود ،که سیمانِ همه به هم هست ، از آهنگ درون خود ،که رقص و همآهنگی و شادی است ، جهان را میسازد و به هم پیوند میدهد .

در ادیان سامی ، یهوه یا پدر آسمانی ویا الله ، با « امر و اراده » ، که نماد قدرتست ، **فراسوی وجود خود** ، جهان و انسان را **خلق** میکند . او به هیچ روی ، حاضر نیست که جهان و انسان را ، همسرشت و همگوهر خود بیافریند . چنانچه در آغاز تورات دیده میشود که یهوه ، از ترس اینکه مبادا آدم و حوا همانند

یهوه بشوند ، آنهارا از بهشت (باغ عدن) میراند ، چون با خوردن از درخت معرفت ، یکی از دویژگی یهوه را که **معرفت و خلود** (جاودانگی) باشد ، یافته اند . در باب سیم سفر پیدایش میآید که « خداوند خدا گفت همانا انسان ، مثل یکی از ما شده است که عارف نیك و بد گردیده . اینکه مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا باید زنده بماند ، پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد .....و شمشیر آتشباری را که به هرسو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند » . در این داستانِ خلقت توراتی ، که قرآن هم همین داستان را با اندکی تفاوت ، میآورد ، دیده میشود که معرفت و حیات (خلود) ، درخت یا گیاه هستند ، و دو درختِ جدا از هم هستند . یعنی دو صفتِ بریده و جدا از همند . از اینگذشته ، یهوه و الله هم ، از این دودرخت یا گیاه ، جدایند . این داستانهای خلقت در ادیان سامی ، درست از تصاویر اندیشه آفرینش در فرهنگ ایران برخاسته اند ، با این تفاوت که در این داستان ، یهوه و الله ، خالق و مالك بهشت و آن درختان هستند ، و انسانها را در اثر نا فرمانی از امرهایشان ، از بهشت - یعنی از شادی زندگی و یا بینش- محروم میسازند . انسانها ، خودشان ، توانا به ساختن بهشت نیستند . در فرهنگ ایران ، **انسان درختی است که بینش و زندگی ، از وجودِ خودِ او میروید . انسان با بینش برخاسته از خردش ، توانا به آفریدن بهشت است .** اگر این دو درخت جدا از هم را باز به هم بپیوندیم ، داستان آفرینش ایران ، نمودار میگردد . در داستان آفرینش ایران ، سیمرغ برفراز **درخت بسیار تخمه** ، در میان دریای وُروکَش نشسته است . آب ، خرداد (خوشزیستی) است ، و درخت ، امرداد (دیر زیستی= خلود) است ، و **مجموعه تخمه های این درخت بسیار تخمه ، که اصل بینش و روشنائیند ،خود سیمرغند . اکنون سیمرغ ، این درخت را که خودش باشد « میافشاند » و سراسر جهانِ جان و خرد ، از همین افشاندن ، پدیدار میشود** . تخمهای درخت بسیارتخمه ، که افشانده شدند ، همه جانها میگردند .

باید در پیش چشم داشت که سراسر تخمه های فراز این درخت باهم ، **یك خوشه** ، و همان خود سیمرغ هستند . **سیمرغ ، خوشهِ همه زندگی است** . حنانچه نام دیگر سیمرغ که در ترکی باقیمانده است ، **لوری قوش** میباشد ، و همین خوشه است که این همانی با « **مرغ** » داده میشده است . از این رو **قوش** که سیمرغست ، خوشه (گُش= غوشت) است . لوری قوش ، به معنای « **همای ترانه خوان** » است ، ولی قوش ، همان « گُش » یا خوشه تخمه های زندگیست . نام دیگر هُما در ترکی ، **بوغدایتو** است ، و بوغدای ، به معنای خوشه گندم و برج سنبله است . پس بوغدایتو که هُماست ، از یکسو به معنای « **خدای خوشه** » است ، و از سوی دیگر ، به معنای « **خدای نی نواز** » است ، چون « بوغ » که پیشوند « بوغدایتو » است ، همان بوق و نی است ، و دایتو ، همان « دایتی » است . پس خدا ، خوشه و خرمن دانه هاست . همه تخمه های زندگی ، همان سیمرغست ، و این سیمرغ ، خودش ، وجود خودش را میافشاند . به عبارت دیگر ، جانان ، جانش را میافشاند ، و از جان افشانیش ، جهان ، آفریده میشود . هر جانی ، تخم وتخمه سیمرغست . **هرجانی ، همانقدر اصالت دارد که خدا** . پسوند « دایتی » ، همان « دایتی » اوستائیست ،که در انگلیسی ، Deity شده است . و این همان پسوند واژه « **مَه ر دایه تی** » در کردیست ، که به معنای « **جوانمردی** » است . نام دیگر این درخت ، **درخت همه پزشك** ،و « **درخت دور دارنده غم** » است . پس تخمهای این درخت ، هر دردی را دوامیکنند ، و درد مرگ را هم میزداید . پس این درخت یا سیمرغ ، **درخت جاودانگی** هست . گذشته از اینکه ، تخم

در فرهنگ ایران ، سرچشمه روشنی است ، و چون این درخت ، دارنده همه تخمهاست ، پس اصل معرفت و روشنی است . **این درخت ، هم درحت معرفت ، و هم درخت خلود هست** . در فرهنگ ایران ، تخم ، اصل روشنی و بینش است ، چون تخم که پیدایش یافت و روئید ، **این پیدایش گوهر را « ، افروختن و روشنی میگفتند** . « **روشنی** » در فرهنگ ایران ، این نیست که مارا از دین اسلام ، یا از اندیشه های غربیان و از مدرنیسمشان ، روشن سازند . **بلکه روشنی ، برای ایرانی آنست که « گوهر خود هر انسانی ، پدیدار و شکفته شود** » . روشنی آنست که از گوهر خودش ، به بینش و دانش برسد ، و خودش ، بنیادی (از بُن خودش ، از بُن فرهنگ خودش) بیندیشد . اینست که تخم این درخت ، هم اصل خود آفرینی و خود زائی است ، و هم اصل بینش و فرزانگی است . **در فرهنگ ایران ، « بینش و زندگی » به هم پیوسته اند . خرد ، تراوش جان و زندگی در گیتی است** . بینش و خرد ، از زندگی ، جدا و بریده نیست . **خرد و بینش انسان ، برای پروراندن جان ، و سامان دادن به جانهاست** . بینش و خرد ، چشمیست که از جان رُسته است ، تا جان را در گیتی نگهبانی و پاسداری کند.

خدا ، تخمیست که گوهرش ، افشانندگیست . از این رو ، این تخمِ جان که انسان باشد ، و سیمرغ ، از خودش میافشاند ، در خود ، هم خداست ، و هم اصل بینش و فرزانگی . **وچون انسان ، همگوهر خداست ، اصل جوانمردی و نثار است** . این داستان را اگر کسی با حوصله و دقت ، با اندیشه « **خلقت** در ادیان سامی و ابراهیمی » بسنجد ، تفاوت ژرف فرهنگ ایران را، از آنها باز میشناسد . خدا ، در فرهنگ ایران ، نه خالق است ، نه مقتدر ، بلکه « عشق و مهر خود را ، در این نشان میدهد که خود را پاره پاره میکند و پخش میکند، و این ، جهان میشود . از این رو هست که « **بغ** » خوانده میشود . اینست که **خدای ایران ، به اندیشه حاکمیت بر مخلوقانش ، یا قدرت ورزی مطلق بر مخلوقاتش نیست ، و اطاعت و تسلیم شدگی به امرهایش را از مخلوقاتش نمیطلبد** .

از انسان نمیخواهد ، تا نخستین گناه انسان ، نافرمانی از او باشد ، و پیآیند این عدم اطاعت ، طرد از بهشت یعنی از سعادت باشد . سعادت انسان را ، تابع اطاعت از قدرت خود نمیسازد . **در فرهنگ ایران ، آفریدگانِ خدا ، در واقع ،کمال یابی خدا هستند . انسان و گیتی ، کمال خداست** . در حالیکه در ادیان ابراهیمی ، الله و یهوه و پدر آسمانی ، پیکر یابیِ «**کمال** » **هستند ، و انسان ، ناقص و فاسد و گناهکار . خدا ، در فرهنگ ایران ، در انسانها به کمال میرسد** . خدا ، در پاشیدن تخمهایش ، که ذرات وجود خودش هستند ، خرد و نیروی آفریننده اش را در جهان پخش کرده است . خدا ، مانند تورات یا قرآن ، بینش یا زندگی جاوید را از انسانها دریغ نمیدارد . خدا ، بشرط اطاعت ، انسانها را در باغ عدن جا نمیدهد ، و بشرط نا فرمانی ، آنهارا از باغ عدن بیرون نمیکند . نام همین باغ که « **عدن** » باشد نیز،باقیمانده نام خدای ایرانیست . چون عدن ، همان « **ادونای** » است ، و نای ، همان خرّم و فرّخ و سیمرغست . « **ادو نای** » ، به معنای « ادوی نی نواز » است . نام نخستین ماه هخامنشیها « ادو کنشت » أست . و معرب این « ادو » ، « **عاد** » است که در قرآن آمده است (عاد و ثمود). جائی که ادونای هست ، بهشت است . نام روز جمعه نیز که « **آدینه** » باشد ، همین « ادونای » است . همین ادونای ، نام شهر **آتن** و خدای « **آتنا** » شده است ، که خدای حکمت و شهر آتن بوده است .

داستان اینکه خدا ، خود را درجهان ، پخش میکند ، درشکل دیگری نیز برای ما باقیمانده است که البته تا

اندازه زیادی ، تحریف و مسخ شده است . **داستان آرش کمانگیر** ، داستان پخش شدن همین خداست که سپس نرینه ساخته شده است . داستان ، به اندازه ای تحریف شده است که به کلی ، معنای اصلیش ، فراموش ساخته شده است . **آرش کمانگیر** ، همان « **همایِ خمانی** » است ، که به معنای « همای کمانی ، یا همای کمانگیر » است . در یونان ، **آفرودیت** ، خدای عشق ، خودش ، مردمان را عاشق نمیساخت ، بلکه اِروس Eros که همیشه همراه آفرودیت بود ، با انداختن تیر از کمانش ، مردمان را عاشق میساخت ، ولی در فرهنگ ایران ، سیمرغ ، هم آفرودیت و هم اِروس باهمست . سیمرغ هم اصل زیبائیست ، وهم اصل عاشق سازنده و عشق آفرین .

از شاهنامه میدانیم که این سیمرغ است که در کنار دریا (سیمرغ در میان **دریای وووروکش** فراز درخت بسیار تخمه است) ، تیر گز را به رستم میدهد ، تا برای پیکار با اسفندیار بکار ببرد . البته شرائط کار برد آن تیر را هم به رستم میگوید . **در فرهنگ ایران ، جهانگیری و « جهاد برای گسترش دین » ، تحریم شده بود** . و فقط مردمان حق داشتند در برابر تجاوز خواهان ، از زندگی ، دفاع کنند . از این رو به « **دفاع** » ، « **رزمان پرهیز** » میگفتند (یادگار زریران) ،که به معنای « **پرهیز کردن از رزم و جنگ** » است ، چون هر رزمی ، آزردن جان بطور کلیست ،که **برترین گناه در فرهنگ ایرانست** . در ادیان ابراهیمی ، سر باز زدن از اطاعت از یهوه و پدر آسمانی و الله ، برترین گناهست ، و **در فرهنگ ایران ، آزردن جان و خرد ، برترین گناهست . در ادیان ابراهیمی ، اگر اِلاه ، امر به کشتن بکند ، باید به امر او کشت** (چون فقط ، امر او مقدس است) واگر امر بدهد که خرد انسانی را باید آزرد ، باید به امر او آزرد ، ولی در فرهنگ ایران ، خدا ، حقِ دادن چنین فرمانی را ندارد (جان وخرد ، اولویت در قداست دارد ، نه امر) . از این رو **فتوای قتل و جهاد ، در ایران ، فاقد هر گونه اعتباریست** . از اینرو در **قانون اساسی فرهنگشهر** ، حق دادن فتوای قتل و جهاد ، و امر به معروف ، و نهی از منکر ، از همه روحانیون اسلامی گرفته میشود . اینست که سیمرغ به رستم میگوید که اگر اسفندیار را بکُشی ، خودت هم کشته خواهی شد . این گفته در این هنگامه ، بدان معناست که از بین بردن پیروان زرتشت ، با از بین رفتن فرهنگ زنخدایان، و آئین سیمرغی (خرمدینان و ...) ، به هم گره خورده است ، چون **داستان نبرد رستم و اسفندیار** ، بازتاب تنش و کشمکش **هزاره ها** ، میان پیروان سیمرغ (خرمدینان ، به آفریدیها ....) و پیروان زرتشت بوده است ، **و این جنگ همیشگی درونی ایران بود که به فاجعه قادسیه انجامید** .

از سوئی ، از ابوریحان بیرونی میدانیم که این « آرمیتی » است که تیر را به « آرش کمانگیر » میدهد . در این داستان ، برای ایجاد آشتی میان توران و ایران ، و تعیین مرزی که هر دو برآن هم پیمان شوند ، آرش ، تیری میاندازد ، **که سراسر تنش در اثر این تیراندازی ، پاره پاره میشود** ، و از بین میرود . به عبارت دیگر ، از سراسر تنش ، **ایران ویج** ، پیدایش می یابد . این داستان ، همان گوهر افشاننده سیمرغ را مینماید . یکی دیگر از تصاویر سیمرغ ، **ابر سیاه افشاننده است** ، که با باران و برق (اخگر آتش) تن خودش را پاره پاره کرده ، فرو میریزد . از اینجاست که واژه « **مغ = مگا = میغ + مغان و مجوس** » به وجود آمده است . این تصاویر ، همه بیانِ اندیشه عشقند ،**که سراسر وجود خودش را در شادی و لبریزی ، نثار میکند . خدا در فرهنگ ایران** ، مهر میورزد ، **چون از هستی و گوهر خودش ، جهان و انسان را میسازد و نثار کردن ، چون لبریزی وجود**

اوست ، شادی اوست . هستیِ گیتی ، روندِ مهر ورزی خداست . این مفهوم مهر ، **بکلی با مفهوم** « محبت » در یهودیت و مسیحیت و اسلام ، فرق دارد . محبت این اِلاهان ، به هیچ روی ، به آن نمیکشد که جهان را از سرشت و گوهر و ذات خود بسازند . اینکه **اهورامزدا** در داتستان دینیک (مقاله یکم اساطیر عفیفی) ، جهان را از تن خود میآفریند ، بیان اندیشه مهر و جوانمردی و رادی است . مهر ، میآمیزد . مهر ، در فرهنگ ایران فقط معنا دارد ، **اگر خدا ، خودش گیتی شود** ، و جهان ، « **آمیخته خدا باشد** » ، و گرنه ، مهر نیست . بدینسان **خدای ایران ، مالکِ آفریدگان نیست ، حاکم بر آفریدگان نیست ، خالق آفریدگان نیست** . با تصویرِ الله و پدر آسمانی و یهوه ، که مالك و خالق جهانند ، تصویر همسانی نیز از « انسان » در این ادیان داریم . انسان هم ، دست نشانده یهوه و پدر آسمانی و الله ، در مالکیت و اقتدار هست . یهوه و الله ، انسان را خلیفه خود ، در حکومترانی و قدرت ورزی و مالکیت میکنند . گذشته از پیآیندهای خطرناك این اندیشه ، در گستره سیاست ، پیآیند های آن ، در همان نفس و طبیعتِ خود انسان نیز پدیدار میشود . انسان به دوبخش از هم جدا ، شکافته میشود ، بخش حاکم ، که روح باشد ، و بخش محکوم که تن ونفس باشد . به عبارت دیگر ، انسان هم مانند این الاهان ، در گوهرش ، **خود پرست** است . هر انسانی مانند الله و یهوه ، به فکر یافتن مالکیت ، و دست یافتن به قدرت مطلق است . هر انسانی ، مانند یهوه و الله ، در نهان آرزو میکند که خودش همانگونه ، قدرت و مالکیت داشته باشد که الله و یهوه . او رابطه مالکیت و قدرت ، با امیال و سوائقش ، حتا با کل وجودش دارد . او مالك خودش هست . اینست که در این چهار چوبه فکری ، کوچکترین کاری که برای دیگران میکند ، این کار ، همیشه « **از خود گذشتگی** » است ، همیشه « **قربانی‌کردن خود** » است . « خود » ، از حق مالکیت به خود نمیگذرد . اینست که هرکار نیکی ، **یك گونه « ذبح مقدس خود »** میشود . همیشه انسان در « از خود گذشتن » ، درد و عذاب میبرد ، و سپس ازکار نیکی که کرده ، پشیمان میشود . چون برضد ملك و قدرت خود ، کار کرده است . در این جهان بینی ، انسان هست ، تا وقتی مالکیت و قدرت دارد . **در فرهنگ ایران ، خدا و انسان ، هنگامی « احساس هستی میکنند » ، که خود را در شادی و لبریزی اشان ، می بخشند و نثار میکنند ، و از این جانفشانی خود ، شاد میشوند** ، نه برای پاداشی که سپس دریافت خواهند کرد . می بینیم که در فارسی ، « **شادباش** » ، به معنای عطا و بخشش و نثار است . این شادشدن و شاد بودن در نثار کردن ، از همین گوهر خدای ایران میآید ، که در افشاندن خود به هر انسانی ، گوهرخود را در شادی بخشیده است . می بینیم که خدا ، **بینشش را می بخشد . رادی در بینش ، گوهر اوست** . در ازاء دادن بینش خود ، یا خرد خود به انسان ، حاکمیت براو ، و تابعیت اورا از خود ، نمیخواهد . رادی و جوانمردی ، ایجاد رابطهِ حاکمیت + تابعیت نمیکند . درست همین « **شادباش** » نام خدائیست که « **ارشتاد** » نام دارد ، و نام روز ۲۶ است . این روز ، چهره ایثار و نثار خدا در فرهنگ ایرانست . نثار، در شادی است ، نه در از خود گذشتگی .

خدا ، گوهر و تخم انسانها و جانها را میافشاند . از آنجا که تخم ، سرچشمه پیدایش و روشنی و بینش است، خدا (=خوشه) ، اصل زایندگی بینش خود را ، درجانها و مردمان ، پخش میکند . **خرد خدا ، خوشه ایست که در پخش شدن ، تخمه های این خوشه ، خرد انسانها میشود . مجموعه خرد انسانها ، خوشهِ خرد خداست** . اینست که هم خدا ، وهم انسان ، با بینش ، رابطه « رادی»